

## Assimilation and Accommodation

### همگون سازی و انطباق

### (موانع تفکر منطقی و منصفانه)

این برنامه آموزشی با پشتیبانی و حمایت بنیاد غیر انتفاعی آینه تهیه و تقدیم حضور شما عزیزان میشود. در این بسته آموزشی که صد جلسه خواهد بود، اصول درست فکر کردن بر اساس آموزه های تفکر نقادانه، (Critical Thinking) و با بهره گیری از آخرین یافته های علمی در زمینه تفکر، آموزش داده میشود. هدف از این برنامه آشنایی همگان با اصول درست اندیشیدن است تا از این طریق شاهد گسترش هر چه بیشتر عقل ورزی و خردگرایی در جامعه باشیم. در این درس به بررسی مدل بکار گرفته شده در این دوره آموزشی می پردازیم تا بخش های مختلف آن مورد توجه شما عزیزان قرار گیرد.

در این جلسه می خواهیم به دو پرسش اساسی پاسخ دهیم:

انسان چگونه به چالش وجود دوگانگی بین تجربه محیطی و ساختار درون ذهنی خود جواب میدهد؟

کدام حالت ذهن باعث جزم اندیشی می شود؟

همگون سازی یا جذب (assimilation) و انطباق (accommodation) دو حالت ذهن انسان هستند. این دو عبارت اولین بار توسط پیاژه برای توضیح رشد شناختی و عقلانی در کودک بکار گرفته شدند. نظریات پیاژه تاثیر زیادی بر ظهور روانشناسی رشد داشت و همچنین در حوزه آموزش نقش آفرین بود.

طرحواره (schema) عبارت است از نظریه یا مدلی درباره این که اشیا و رویدادهای اجتماعی و فیزیکی چگونه عمل می کنند. کودکی که با رویداد یا شیء تازه مواجهه پیدا می کند، ابتدا تلاش می کند تا آن را جذب یا همگون سازی نماید. جذب یا همگون سازی به معنی درک اشیا و رویدادهای تازه، بر اساس طرحواره های از پیش موجود می باشد.

به باور پیاژه اگر تجربه تازه در طرحواره موجود جا نشود، کودک مانند یک دانشمند، اقدام به انطباق خواهد کرد. انطباق یعنی دگرگون کردن ساختار طرحواره های ذهن برای آنکه اطلاعات تازه در آن جا شوند. به این ترتیب جهان بینی کودک گسترش می یابد.

پیاژه در توضیح رشد شناختی کودک (cognitive development) این موضوع را مورد تاکید قرار داد که دو فرایند تغییر همگون سازی (assimilation) و انطباق (accommodation) در ذهن می تواند فعال باشد.

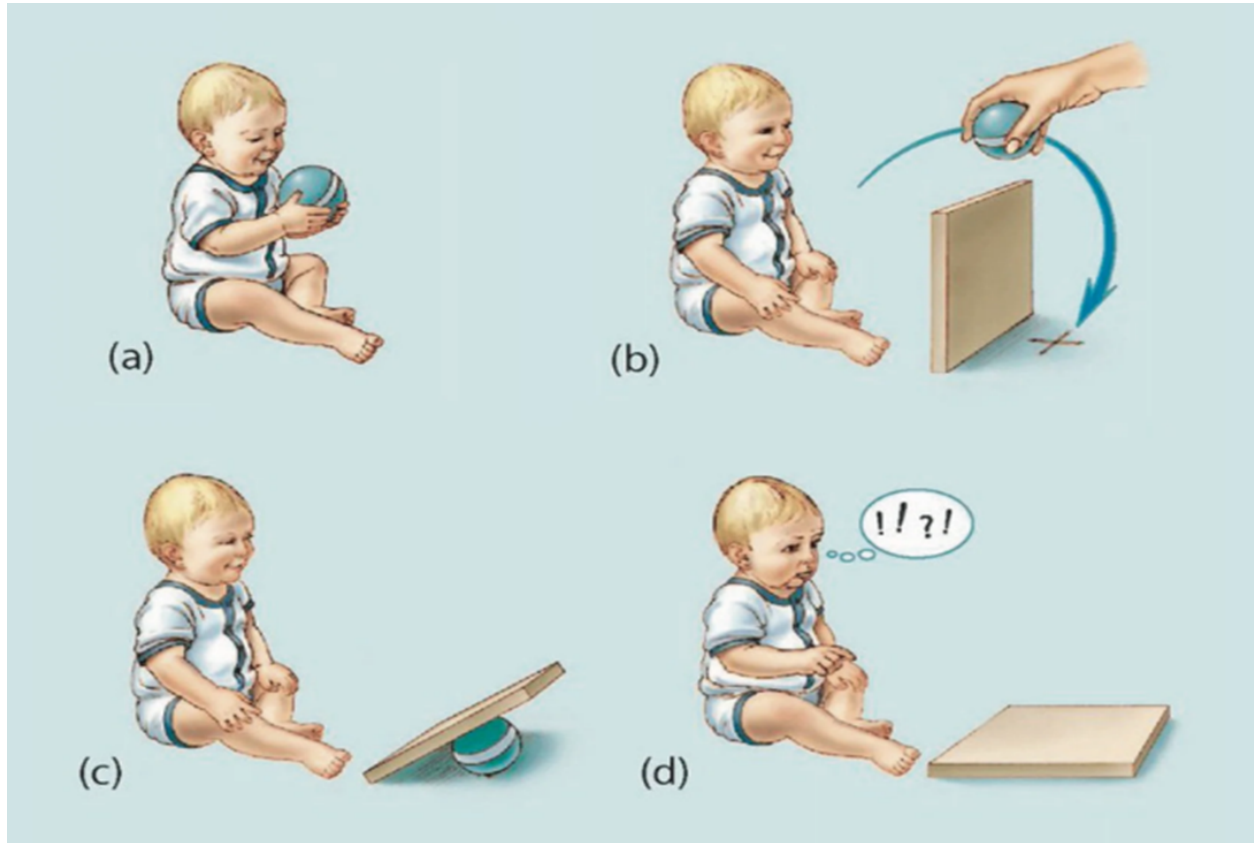
پیاژه معتقد بود در مراحل ابتدایی رشد، بیشتر همگون سازی فعال است و با رشد کودک و رسیدن به سنین بالاتر فرایند انطباق بطور طبیعی فعال میشود. او این فرایندها را در روند رشد شناختی با توجه به مراحل (stages) که در نظر گرفت، تعریف کرد و جای داد.

چهار مرحله رشد شناختی کودک از نظر پیاژه:

- مرحله حسی-حرکتی (Sensorimotor) تولد تا ۲ سال
- مرحله پیش عملیاتی (Preoperational) از ۲ تا ۷ سالگی
- مرحله عملیات عینی (Concrete operational) از ۷ تا ۱۱ سالگی
- مرحله عملیات صوری (Formal operational) از ۱۱ سال به بالا

کودکان با توجه به تجاربی که کسب می کنند با سرعت های متفاوتی از این مراحل چهارگانه عبور می کنند. پیاژه نقش بسزایی در آشنایی ما با توانایی های ذهنی کودکان ایفا کرد آغاز تفکر در کودک در اواخر مرحله اول (حدود ۱۸ ماهگی)، زمانی که متوجه مفهوم پایداری شی (object permanence) می شود.

پایداری شی یعنی درک و فهم اینکه اشیا همچنان وجود دارند، خواه ادراک حسی بشوند یا نشوند.

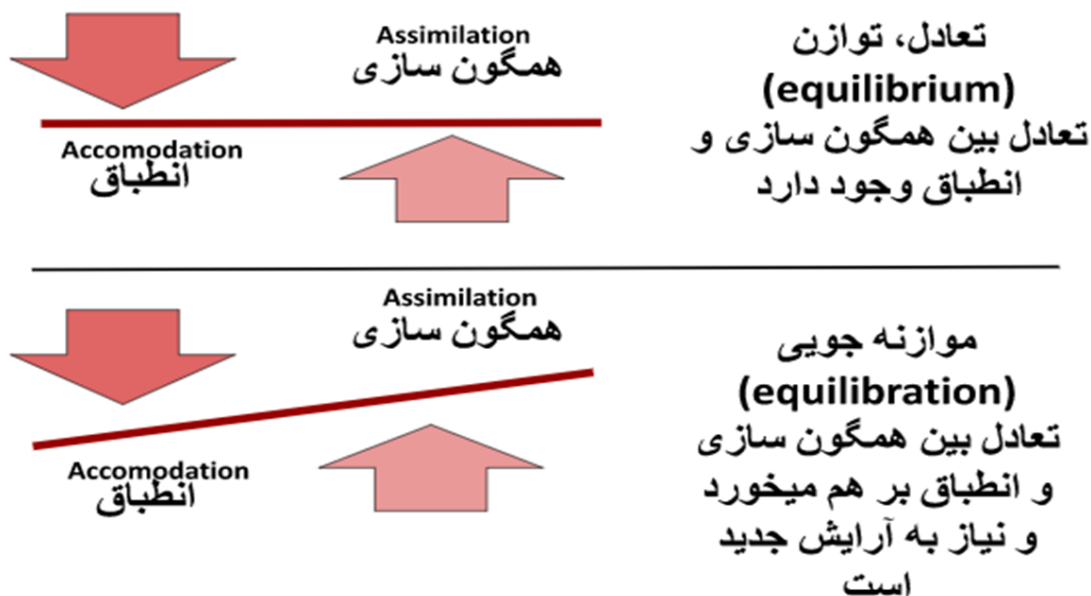


وقتی بزرگسال با ایده و فکری مواجه می شود که با ساختار ذهن او هماهنگ و سازگار نیست، چه می کند؟ در این حالت انسان به نوعی دچار ناهماهنگی شناختی (cognitive dissonance) می شود.

افراد عادی با ذهنیت سرباز (soldier mindset) به جنگ با ایده و فکر جدید می روند. با این رویکرد، فکر جدید بدون اینکه به درستی فهمیده شود، کنار گذاشته می شود.

انسان خردمند، خود را عقل کل فرض نمی کند. برای فکر جدید اهمیت و احترام قائل می شود، هر چند آن را قبول نداشته باشد. انسان متفکر، پذیرای دیگر نظرات و رهیافت هاست و آمادگی میزبانی از عقاید دیگر را نیز دارد.

ارسطو می گوید: از نشانه های ذهن فرهیخته این است که میتواند اندیشه ای را بدون اینکه بپذیرد، در ذهن خود بپذیرا شود و آن را مورد بررسی قرار دهد. از خود سوال کنیم: تا چه اندازه آمادگی میزبانی از دیگر نظرات و عقاید را داریم؟ جزم اندیشی یعنی اینکه فکر و نظر درست نزد من است و من هرگز آن را عوض نخواهم کرد.



همگون سازی (assimilation) زمانی اتفاق می افتد که ذهن در تعامل با داده های محیطی سخت عمل می کند و سعی میکند برای جلوگیری از تغییر ساختار مفاهیم خود (mental concepts)، داده های مربوط به واقعیت های دنیای بیرون را تغییر دهد تا مجبور نباشد در ساختار خود تغییر ایجاد کند. این حالت ذهن در تعارض با تفکر نقادانه است.

در مرحله انطباق (accommodation) ذهن با توجه به تجربه جدیدی که بدست می آورد، مقاومت نشان نمیدهد و انعطاف لازم را برای تغییر نشان میدهد. در این حالت، ذهن در مواجهه با واقعیت دنیای خارج، این آمادگی را دارد تا ساختار خود را تغییر دهد تا با واقعیت بیرونی هماهنگ شود.

نتیجه گیری: دو فرایند ذهنی وجود دارد و ذهن در مواجهه با واقعیت های بیرونی که در تعارض با ساختار درونی اش است یکی از این دو رویکرد را اتخاذ میکند.

رویکرد اول: مقاومت نشان میدهد و داده های بیرونی را بگونه ای دستکاری میکند یا تغییر میدهد که این داده ها برای ساختار ذهن مشکل ایجاد نکرده و ساختارهای درونی همچنان مثل گذشته باقی بمانند.

رویکرد دوم: واقعیت بیرونی را بپذیرد و به تغییر در مفاهیم درون ذهنی اهتمام ورزد.

در تفکر و اندیشه ورزی، چه بسا کسی حتی به سنین شصت یا هفتاد سالگی رسیده باشد و هنوز با جذب یا همگون سازی (assimilation) به چالش وجود دوگانگی بین تجربه محیطی و ساختار درون ذهنی خود جواب دهد.

این وضعیت یکی از چالش ها و موانع اصلی در رشد و بلوغ فکری شخص محسوب میشود.

اینگونه نیست که با بالا رفتن سن، انسان به طور طبیعی به بلوغ فکری برسد و حقوق و عواطف دیگران را در نظر بگیرد. از این رو گفته می‌شود انسان برای درست اندیشیدن، نیاز به تعلیم و آموزش دارد. بالا رفتن سن یا بالا رفتن سطح تحصیلات تضمینی برای درست فکر کردن و شعور بالا نیست.

اگر ساختار ذهنی ما با واقعیت‌های بیرون ناسازگار بود بجای دخل و تصرف در واقعیت‌های بیرون، به فکر تغییر ساختار درون باشیم. نخواهیم به هر قیمتی حتی به قیمت انکار حقیقت از دیدگاه خود به اصطلاح پاسداری کنیم.